

تبیین ابعادی از پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم



شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

دی ماه ۱۳۹۴

متن پیش رو گفتگوی حجت الاسلام علی کشوری دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی
با خبرنگاران خبرگزاری دانشجو درباره پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم در
مهرماه ۱۳۹۴ است.

فهرست اجمالی:

- اهمیت بالای مسأله الگوی پیشرفت در سفارشات رهبری انقلاب و وضعیت حساس کنونی کشور؛ علل اصلی تهیه پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم توسعه کشور..... ۴
- نقد توسعه غربی از طریق بازخوانی برنامه‌های ده‌گانه توسعه؛ بهترین راهکار برون‌رفت از وضعیت اسفبار توسعه‌گرایی در کشور به سمت مهیاشدن مسیر برنامه‌ریزی بر اساس الگوی پیشرفت اسلامی..... ۵
- پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم حاوی تحلیل و ارائه راه حل برای عدم توازن‌های فرهنگی موجود کشور... ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

متن کامل گفتگوی حجت الاسلام علی کشوری دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی با خبرنگاران
خبرگزاری دانشجو-مهرماه ۱۳۹۴

اهمیت بالای مسأله الگوی پیشرفت در سفارشات رهبری انقلاب و وضعیت حساس کنونی کشور؛ علل اصلی تهیه پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم توسعه کشور

برای آغاز راجع به تاریخچه بحث الگوی پیشرفت و اهمیت آن مطالبی را بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم اجمعين من الاولين
و الاخرين

حضرت آقا در مقدمه سیاست‌های ابلاغی برنامه ششم و در جاهای دیگر تأکید فرمودند که برنامه ششم کشور باید زمینه‌ساز تغییر در برنامه‌ریزی کشور شود. تغییر از کجا به کجا؟ تغییر از نگاه توسعه‌گرا به نگاه پیشرفت‌محور. لذا فرمایشی که حضرتعالی اول بحث کردید، در واقع مطالبه ۹ ساله رهبری محسوب می‌شود. اولین بار که ایشان به صورت گفتمانی و عمومی مسأله الگوی پیشرفت اسلامی را مطرح کردند سال ۱۳۸۵ در دانشگاه سمنان بوده است؛ ایشان در آنجا برای اولین بار فرمودند که آرمان‌های انقلاب بر اساس الگوی توسعه غربی قابلیت تحقق ندارد. ایشان در این ۹ سال گذشته، ۹ سخنرانی مجزا پیرامون الگوی اسلامی داشته‌اند و همانطوری که خواهرمان اشاره داشتند: در ابلاغیه‌هایی هم که ایشان داشته‌اند -هم در برنامه پنجم و هم در برنامه ششم- تأکید کردند که برنامه‌ها باید بر اساس نگاه الگوی پیشرفت اسلامی بسته شود. بنابراین سفارش ایشان فقط اختصاص به برنامه ششم ندارد؛ ولی همین که برنامه ششم هم‌اکنون در سال نهم گفتمان الگوی پیشرفت اسلامی مطرح می‌شود، به صورت طبیعی انتظارات را از الگوی پیشرفت اسلامی بالا برده است. یعنی چون ۹ سال است که نسبت به این موضوع گفتگو می‌شود، طبیعتاً نخبگان انتظار دارند حرف‌های عملیاتی الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه‌ریزی کشور به صورت روشن و شفاف مطرح گردد. لذا ما -با این مقدماتی که ذکر شد- با دوستان خود برنامه‌ای تعریف کردیم تا پیشنهادهای الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم کشور را تبیین کنیم. ما یک پیوست با نگاه الگوی پیشرفت برای برنامه ششم پیشنهاد دادیم که این پیوست حدود ۲۰ حکم برنامه دارد؛ این احکام برنامه در واقع زاینده و متولدشده نگاه الگوی پیشرفت می‌باشد .

به نظر ما اگر این پیوست خوب تبیین شود، آغاز تغییر در برنامه‌ریزی توسعه‌گرا رقم می‌خورد. شما می‌دانید نظام تصمیم‌سازی کشور ما به یک بیماری مزمن مبتلاست؛ ما از این بیماری تعبیر کرده‌ایم به بیماری توسعه‌گرایی. اگر این پیوست الگوی پیشرفت اسلامی به شکل شفاف تبیین گردد، تغییر -در این نظام برنامه‌ریزی- را شروع کرده‌ایم. البته این جلسه دومین گفتگویی هست که با این موضوع در خدمت رسانه‌ها هستیم؛ اولین گفتگوی ما با پایگاه ۵۹۸ بود که این پیوست الگوی پیشرفت برای برنامه ششم را توضیح دادیم. اگر خدا توفیق داد امروز این پیوست الگوی پیشرفت را عمیق‌تر و با نگاهی متفاوت‌تر خدمت شما شرح خواهیم داد.

نقد توسعه غربی از طریق بازخوانی برنامه‌های ده‌گانه توسعه؛ بهترین راهکار برون‌رفت از وضعیت اسفبار توسعه‌گرایی در کشور به سمت مهیاشدن مسیر برنامه‌ریزی بر اساس الگوی پیشرفت اسلامی

مقدمه‌ای را برای ورود به بحث عرض می‌کنم: ما تقریباً هفتاد سال تاریخ برنامه‌ریزی بر اساس ادبیات توسعه را در کشورمان داریم؛ یعنی اولین برنامه توسعه که در ایران اجرا شده، به سال ۱۳۲۷ الی ۱۳۳۳ مربوط می‌شود. برنامه‌های توسعه‌ای که قبل از انقلاب اجرا شده‌اند، ۷ ساله بوده‌اند. یکی دو سال منتهی به انقلاب و دهه اول انقلاب - که ما درگیر دفاع مقدس بودیم - خوشبختانه برنامه توسعه در ایران پیاده نشده است؛ اما دوباره پس از آن و در دوران سازندگی اولین برنامه‌ی توسعه‌ی بعد از انقلاب تدوین و اجرایی گردیده است. لذا ما در این ۷۰ سال برنامه‌ریزی با نگاه توسعه‌گرا ۱۰ برنامه‌ی اجرا شده در ایران داریم؛ البته عرض کردم که یکی از آنها در سال ۱۳۵۶ به دلیل حوادث انقلاب متوقف شد.

بعد از آن چه سالی اولین سالی بود که برنامه‌های توسعه شروع شد؟

اولین برنامه‌ای که آقای هاشمی آن را اجرا کردند سال ۱۳۶۸ شروع شد.

یکی از کارهایی که باعث می‌شود ما ضرورت الگوی پیشرفت اسلامی را در جامعه شفاف کنیم، بازخوانی این ۷۰ سال برنامه‌ریزی بر مبنای توسعه غربی است. چون الگوی پیشرفت اسلامی در تقابل با توسعه مطرح شده و به بیانی دیگر دیدگاهی در مقابل دیدگاه توسعه غربی است، ضروری است که ما انتقاداتمان را نسبت به نگاه توسعه‌گرا مطرح کنیم. شاید این تعبیر خوبی باشد: که هر وقت کسی خواسته برنامه‌های توسعه‌گرا را نقد کند، متأسفانه از لایه مبانی نظری بحث را شروع کرده است. مثلاً فرض بفرمائید می‌گویند: در نگاه توسعه غربی فقط نیازهای اقتصادی انسان در نظر گرفته می‌شود؛ انسان به انسان اکونومیک تعریف می‌شود. یا فرض بفرمائید بیان می‌کنند: در توسعه غربی عوالم قبل و بعد از حیات دنیوی انسان مد نظر قرار نگرفته و فقط همین زندگی محدود چنددهه ساله‌ی در عالم دنیا موضوع برنامه‌ریزی است. مجموع نقدهایی که به توسعه غربی شده، عمدتاً از پایگاه مبانی نظری است؛ البته جایگاه نقدهای نظری صرف محفوظ بوده و سر جای خودش محترم می‌باشد. اما کاری که ما در «اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی» شروع کردیم - که به نظر من این کار به اندازه همان نقدهای نظری ناکارآمدی برنامه‌های توسعه را نشان می‌دهد - این است که "۱۰ برنامه‌ی توسعه‌ای که در ایران پیاده شده است" را بازخوانی می‌کنیم. این کاری مستمر است که در حال انجام دادن آن هستیم؛ چون به هر حال برنامه‌های توسعه در این کشور تدوین شده و بودجه لازم به آن اختصاص پیدا کرده با این حال بخش عظیمی از آن اجرایی نشده است.

این خود سؤال بزرگی در مقابل جریان توسعه‌گراست: چرا بسیاری از برنامه‌هایشان اجرایی و عملیاتی نمی‌گردد؟ پیداست محاسبات در حوزه برنامه‌ریزی، محاسبات دقیقی نیست. مثال معروفی از این برنامه‌های مبتنی بر توسعه - که سال‌ها در کشور ما اجرا نشد - همین قانون هدفمندی یارانه‌هاست؛ قانون هدفمندی یارانه‌ها جزء قانون برنامه دوم توسعه است. ولی این قانون تا برنامه پنجم تمدید شد و هیچ‌کس آن را اجرایی

نکرد. این مثالی که زدم یک مثال معروف است؛ یعنی همه می‌دانند که این قانون همواره از یک برنامه توسعه به برنامه توسعه دیگری منتقل شده و اجرایی نگردیده است. ولی امثال این قانون‌های اجرانشده در برنامه‌های پنج‌ساله توسعه زیاد هست. زمانی بنده گزارش یکی از مسئولین سازمان مدیریت را می‌خواندم ایشان در آن گزارش روند برنامه چهارم را بعد از تصویب آن گزارش می‌داد و گفته بود: «ما هفتاد حکم از برنامه سوم را به برنامه چهارم منتقل کردیم»؛ یعنی خود ایشان به عنوان یک ارزیاب به این مقوله اعتراف کرد. اگر ما این برنامه‌ها را بازخوانی کنیم، نقاط ضعفی از توسعه واضح می‌گردد که در هنگام نقد نظری به برنامه‌های توسعه به این اندازه - ناکارآمدی توسعه روشن نمی‌شود. یک نمونه‌اش را به طور مثال عرض کردم: اجرانشدن احکام مصوب جریان توسعه‌گرا و سازمان مدیریت. این خودش یک سرفصل طولانی است که شما می‌توانید موارد مختلفی را بررسی کنید؛ برخی از این‌ها از زمان اولین برنامه‌ها تا به امروز به مدت سی سال اجرایی نشده است. پیداست که جریان توسعه‌گرا دقیق محاسبه نمی‌کند؛ آن هم جریانی که مدعی تدبیر و عقلانیت است. این را هم داخل پرانتز عرض کنم: فرآیند برنامه‌ریزی در جمهوری اسلامی یکی از دقیق‌ترین فرآیندهای برنامه‌ریزی در دنیاست؛ یعنی برنامه‌ریزی توسعه از چند جا شروع می‌شود. بخشی از مطالعات را مجمع تشخیص و مرکز تحقیقات آنجا شروع می‌کنند - که در واقع این‌ها مشاوره برای مقام ولی فقیه هستند و می‌توانند پیشنهاد دهند - بخش دیگری از مطالعات را خود مجلس برای مسأله توسعه انجام می‌دهد و قسمت سومی را وزارت‌خانه‌ها و معاونت طرح و برنامه‌هایشان به سامان می‌رسانند. بنده چون حداقل دو دوره تلاقی‌های این نظرات کارشناسی این سه مرکز - و مراکز غیر رسمی مثل مرکز ما که به این بحث‌ها ورود پیدا می‌کنند - را رصد کردم؛ متوجه دقیق‌تر شدن بحث‌ها پس از این تلاقی‌ها شدم .

به عبارت دیگر با اینکه ظرفیت عظیم کارشناسی در تدوین برنامه‌ها به کار گرفته می‌شود؛ ولی به دلیل عدم تناسب ذاتی توسعه با شرایط جامعه ایران - که متأسفانه این عدم لحاظ شرایط فرهنگی در محاسبات جریان توسعه‌گرا یک ضعف بزرگ محسوب می‌گردد - این برنامه‌ها عمدتاً اجرایی نمی‌شود. به عقیده ما و بسیاری از کارشناسانی که در کشور در مورد این مسأله نظر می‌دهند: علت ناکارآمدی احکام توسعه، عدم لحاظ شرایط فرهنگی ایران است؛ یعنی مردم ما با اینکه طور دیگری فکر می‌کنند، اما کارشناسان توسعه‌گرا آنها را اکونومیک فرض می‌کنند و فقط می‌خواهند تحریک‌های اقتصادی در مردم ایجاد کنند. در حالی که تحریکات اقتصادی در میان جمعیتی که فرهنگ اقتصادی دارد جواب می‌دهد. اگر فرهنگ در جامعه‌ای اقتصادمحور نبود شما نمی‌توانید توسعه را با مکانیزم‌های اقتصادی ایجاد کنید. بنده فعلاً این بحث را به عنوان یک گمانه مطرح کردم و قصد تفصیل آن را ندارم .

یکی دیگر از مواردی که از بازخوانی این ۷۰ سال برنامه‌ریزی به دست می‌آوریم این است که همیشه حجم برنامه‌ریزی در این دوره‌ها به شکلی رقم خورده که بخش اقتصاد بخش اصلی بوده است؛ مثالی از آخرین برنامه - که امسال سال پایانی آن است - می‌زنم: ۱۰۹ ماده از ۲۳۵ ماده برنامه پنجم فقط احکام اقتصادی است. یعنی تقریباً نیمی از احکام به اقتصاد اختصاص پیدا کرده است. بخش فرهنگ برنامه پنجم فقط ۱۴ ماده دارد. (غرض از بازخوانی‌ها این است که نشان داده شود: جریان توسعه‌گرا چطور فکر می‌کند) از این چهارده ماده - با توجه به بررسی ما - تقریباً هیچکدامش اجرایی نشده؛ آن هم الان که سال پایانی برنامه است.

یک مثال می‌زنم: بند اول برنامه پنجم دولت را مکلف کرده که برنامه ششم را بر اساس لایحه الگوی توسعه ایرانی اسلامی پیشرفت را تا پایان سال سوم برنامه تنظیم کند، ولی با وجود اینکه دو سال از آن زمان گذشته است؛ این تکلیف اجرائی نشده است. دولت محترم و جریان توسعه‌گرا این بند را اجرا نکرده است. یعنی حتی آن وقتی که یک موضوع فرهنگی بسیار مهم تصویب و قانونی می‌شود می‌بینیم که اجرایی نمی‌گردد. بند دوم برنامه پنجم هم همین وضعیت را دارد؛ موضوع این بند پیوست‌های فرهنگی است. الان که سال پایانی برنامه پنجم است ما هیچ پیوست فرهنگی‌ای برای بنگاه‌های مهم اقتصادی نداریم. کارشناسان خبره مطلعند که مسأله پیوست فرهنگی یعنی کار حداقلی در مورد فرهنگ. یعنی حالا چون نمی‌شود فرهنگ را بنیاد برنامه‌ریزی قرار داد؛ بیایید در گوشه برنامه‌ها آن را نگه داریم. بنابراین یکی دیگر از مشکلاتی که برای ما -از بازخوانی برنامه‌های توسعه گذشته- واضح می‌شود این است که برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی که می‌فرماید: اقتصاد وسیله است و هدف نیست، اقتصاد عملاً در برنامه‌های توسعه به محور برنامه تبدیل گشته است. یعنی به شکلی با آن رفتار می‌شود انگار که اقتصاد متغیر اصلی است.

عنوان برنامه ششم، برنامه ششم اقتصادی کشور است.

عنوان همه برنامه‌ها این است: برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی؛ همه عناوین هست. ولی این مهم است که جریان توسعه‌گرا فکر می‌کند که اقتصاد محور سازمان‌دهی جامعه است. ما این را از رفتارشان در حوزه برنامه‌ریزی متوجه می‌شویم. وقتی ۱۰۹ ماده برای اقتصاد در نظر می‌گیرید این ناشی از محور دانستن اقتصاد است. و هنگامی که برای فرهنگ ۱۴ ماده می‌گذارید و همان‌ها را هم اجرا نمی‌کنید معنایش این است که فرهنگ در نظام برنامه‌ریزی کشور موضوعیت ندارد.

هیچکدام از مواد فرهنگی اجرا نشده است؟

این دو بند مهم برنامه پنجم بود که آیت‌الله امام خامنه‌ای (در این ۱۰ سال اخیر مکرراً بر روی آنها تأکید کردند، در برخی دیگر از بندها سازمان‌ها و نهادها را مکلف کرده اند؛ تا مسجد و نماز خانه بسازند؛ که گزارش صحیحی از تحقق این موضوع در دسترس نیست و چند مورد دیگر.

در فصل نهم برنامه چهارم فصلی است تحت عنوان توسعه فرهنگی، در آن روزها بسیار هم روی آن مانور دادند که ما این فصل را در برنامه چهارم گذاشته‌ایم. یکی از بندهایش -که در همه برنامه‌های دیگر هم به چشم می‌خورد- این است (من از روی متن می‌خوانم - ماده ۱۶۳ برنامه چهارم): «دولت موظف است به منظور زنده و نمایان نگه‌داشتن اندیشه دینی و سیاسی و سیره عملی حضرت امام خمینی (و برجسته‌کردن نقش آن به عنوان یک معیار اساسی در تمامی سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و تسری آن در مجموع ارکان نظام اقدامات زیر را انجام دهد:» بعد شمرده که مثلاً کار مطالعاتی کنید، صدا و سیما فعالیت‌هایی را انجام دهد، میادین رو نامگذاری کنید و فعالیت‌های دیگری که گفته؛ ببینید نگاه چگونه است؟ در حوزه فرهنگ بحث‌ها را به صورت کلی مطرح کرده‌اند.

زمانی که کمیسیون تلفیق مجلس شورای اسلامی برای بررسی برنامه پنجم تشکیل شد؛ یکی از آقایان نماینده‌ها - که نامش را نمی‌برم - گفت: «این‌ها(اشاره به مباحث فرهنگی برنامه) که انشائات است، ما که با این‌ها مشکلی نداریم.» یعنی خودشان هم می‌دانند؛ که این مباحث اجرائی نمی‌شود.

از برنامه دوم آقایان وقتی در مقام بیان مشکلات کشور می‌فرمایند: کشور دچار عدم توازن است. جریان توسعه‌گرا اصطلاحی دارد که آن اصطلاح در برنامه‌های مختلف وجود دارد. به عنوان مثال در برنامه چهارم آمده: دولت باید عدم توازن‌های منطقه‌ای را رفع کند؛ اساساً یکی از فصل‌های برنامه چهارم است. الان هم آقای نوبخت در سازمان مدیریت، وزیر محترم کشور، آقای رئیس‌جمهور و همه دوستانی که جزئی از جریان توسعه‌گرا محسوب می‌شوند یک شعار دارند: ما می‌خواهیم عدم توازن‌ها را در کشور حل کنیم و کشور ایران دچار عدم توازن است. جریان توسعه‌گرا مشکل اصلی کشور را عدم توازن‌ها معرفی می‌کند. این نقطه در ذهن‌تان باشد. اما هر مصداقی را به عنوان عدم توازن می‌شمارد وقتی در آن مصداق غور می‌کنید متوجه می‌شوید: یک مسأله اقتصادی را فرض گرفته بعد امور ناهماهنگ با آن را به عنوان عدم توازن معرفی کرده است. مثال می‌زنم: جریان توسعه‌گرا می‌گوید: «کشور الان دچار عدم توازن در توزیع بودجه است.» کاملاً روشن است که بودجه یک مسأله اقتصادی می‌باشد. می‌گویند بودجه در تهران خیلی مصرف می‌شود اما در شهرهای دیگری که داریم بودجه‌ی کمی اختصاص پیدا می‌کند. البته اگر ادبیات انقلاب هم بلد باشند می‌گویند: این در راستای عدالت است. یا مثلاً می‌گویند: «کشور دچار عدم توازن جمعیتی است؛ چون تمرکز جمعیتی در تهران چنده برابر جمعیت در نقاط دیگر است.» یا می‌گویند: «بنگاه‌های تولیدی در تهران و چند شهر دیگر تمرکز پیدا کرده‌اند و ما باید این بنگاه‌ها و طرح‌های صنعتی را به همه شهرهای کشور تعمیم دهیم.» به هر حال فقط عدم توازن‌های اقتصادی را بحث می‌کنند. در واقع مطلب سومی که در بازخوانی ۱۰ برنامه‌ی در طول ۷۰ سال دارم بحث می‌کنم مؤید نکته دوم من هست. همیشه در قالب این برنامه‌ها حرف از رفع عدم توازن‌ها می‌زنند ولی مرادشان برطرف کردن ناموزونی‌های مرتبط با اقتصادمحوری است؛ کأنّ اگر اقتصاد یک کشور محور شود و ما تعدیل کلان حول اقتصاد ایجاد کنیم همه مسائل کشور حل می‌شود.

پیشنهاد من این است: چون کشور ما - به عنوان یک مشکل راهبردی و نه یک مشکل خرد - به بیماری توسعه‌گرایی مبتلا است. به صورت - هرچند - ماهیانه نشست بازخوانی برنامه‌های توسعه در جمهوری اسلامی برگزار شود؛ این یک از پیشنهاداتی است که ما در نقشه راه مطرح کردیم ولی تا به حال کسی پای کار آن نیامده است. البته ما خودمان گاهی که توان داشته ایم این را انجام دادیم؛ همین اواخر بنده یک گفتگو با ویژه‌نامه نوروزی روزنامه جوان داشتم و در آنجا برای اولین بار برنامه‌های توسعه را با این نگاه به صورت اجمالی بازخوانی کردم .

به عبارت دیگر اگر انقلاب اسلامی به دنبال تحقق شاخصه‌های هویت اسلامی - مثل خانواده‌محوری - هست این بازخوانی باید تبدیل به روال شود. داخل پُرانتز بگویم: در برخی از نقاط کشورمان ۳۰ درصد طلاق داریم و متأسفانه آقای رئیس‌جمهور به عنوان ابرمعضل کشور همیشه از رکود تورمی نام می‌برند. من آسیب‌شناسی ایشان را نقض نمی‌کنم و همراهی می‌کنم و می‌گویم کشور دچار رکود تورمی هست؛ ولی آیا اهمیت و خطر

فروپاشی سلول‌های اولیه اجتماعی در حد ۳۰ درصد به اندازه‌ای نیست که توسط مقام اول اجرایی کشور تذکر داده شود؟ و برای حل این مشکل از نخبگان و مسئولین دعوت بعمل آید؟

وقتی در مورد شاخصه‌های هویت اسلامی صحبت می‌کنیم داریم از یک مسأله قابل فهم برای همه مردم سخن می‌گوئیم. دادگاه‌های خانواده ما از شلوغ‌ترین دادگاه‌های ایران است؛ یعنی واقعاً اگر یک فکری برای مسأله خانواده انجام دهیم؛ حتماً به رفاه مردم کمک کرده‌ایم. وقتی از شاخصه‌های هویت اسلام سخن می‌گوئیم از چیزی صحبت کرده‌ایم که به درد امروز مردم ما می‌خورد. پس اگر ما به دنبال تحقق شاخصه‌های هویت اسلامی هستیم؛ اولاً باید این شاخصه‌ها را در ذهنمان به عنوان معیار در نظر بگیریم و سپس این برنامه‌ها را مثل برج‌بند به بند بخوانیم تا مشخص شود در این برنامه‌ها چه پیشنهادی برای حل شاخصه‌های هویت اسلامی داده شده است. اگر در برنامه‌های توسعه اقدامی پیشنهادی داده شده تشکر و تشویق می‌کنیم ولی اگر -خدای ناکرده- بنای برنامه‌ریزی توسعه این است که شاخصه‌های هویت اسلامی را محقق نکند اعتراض کنیم. بنده از باب گله نسبت به نیروهای انقلاب ذکر می‌کنم: تقریباً همه بودجه کشور بر اساس لایحه بودجه سالیانه تخصیص پیدا می‌کند و لایحه بودجه هم بر اساس برنامه‌های توسعه اختصاص می‌یابد. معنای این سخن آن است که همه امکانات کشور دارد به سمت برنامه‌ریزی توسعه محور سرازیر می‌شود؛ ولی ما حساس نیستیم که در این برنامه‌ها چه اتفاقی می‌افتد.

بنده این را با صدای بلند گفته‌ام: برج‌خوانی به غرض تأمین منافع ملت یک کار واجب است ولی برنامه‌های توسعه که در این کشور اجرا شده در ضررزدن به منافع ملی خطر بیشتری نسبت به برج‌بند دارند. حداقل بخشی از آنها خطرناک بوده اما هیچ حساسیتی نسبت به آنها نیست؛ تنها جایی که جریان انقلاب عکس‌العمل نشان داد -به غیر از برنامه ششم- اعتراض به کتاب مبانی نظری برنامه چهارم بود که آقای ستاری فر و دوستانشان نوشته بودند. بعد هم آقا دستور دادند و خمیر شد.

زمان برنامه چهارم هم نه به قانون برنامه بلکه به مبانی نظری آن -که آقای ستاری فر در آن کتاب قطور، انقلاب را نفهمیده بود- اعتراض شد. پس یکی از کارهای مهم ما در آینده نقد همین برنامه‌های ده‌گانه نوشته شده است. سخن بسیاری در این زمینه وجود دارد؛ از زینتی‌بودن مسأله فرهنگ در این برنامه‌ها و مواردی که در حوزه اقتصاد تأثیر بالایی بر فرهنگ می‌گذارد و غیره.

یک نمونه دیگر از موارد تأثیرگذاری اقتصاد بر فرهنگ ذکر کنیم: در حال حاضر بر سر ارتقای مرخصی زایمان بانوان از ۶ ماه تا ۹ ماه دعوایی در کشور شکل گرفته است. استدلال جریان توسعه‌گرا این است که اگر ما مرخصی را ارتقا دهیم و این قانون را اعمال کنیم اشتغال بانوان به خطر می‌افتد. از این طرف استدلال جریان مبتنی بر الگوی پیشرفت هم این است: اگر قرار باشد شما به زایمان بانوان خدمات ندهید نتیجه حداقلی آن دچار مشکل شدن جمعیت کشور است. علیرغم این استدلال منطقی جریان توسعه‌گرا استنکاف کرده و مدت‌ها برای اجرای این قانون مقاومت می‌کرد؛ الان هم که اجرا شده فقط در زیرمجموعه‌های دولتی ابلاغ شده یعنی برای بخش خصوصی این را ابلاغ نکرده‌اند. به فضل خدا اگر این بحث نقد برنامه‌های توسعه تعمیم پیدا کند به عقیده من فرمایش امام خامنه‌ای برای بسیاری واضح می‌شود. چون ایشان فرمودند: «من متعمداً حتی کلمه توسعه را هم بکار نمی‌برم؛ زیرا توسعه خلاف نظام ارزشی ماست.»

اگر شما بپرسید چرا پس از ۹ سال هنوز فهم تفاوت‌های توسعه و پیشرفت جا نیافتاده اجازه دهید به صراحت بگوییم که ما مقداری "ارسطو زده" ایم و همیشه می‌خواهیم همه کارهایمان را از لایه نظری شروع کنیم و جلو ببریم. البته من جایگاه مباحث نظری را سر جای خودش محترم می‌شمارم اما می‌گویم مدل‌های نقدی که به برنامه‌های توسعه داریم بایستی ترمیم شود. در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی ۶ نوع نقد پیشنهاد داده شده است که یک مدلس همین است؛ یعنی برنامه‌های توسعه را مثل برج‌های بخوانیم و ببینیم و تحلیل کنیم در این برنامه‌ها نسبت به شاخصه‌های هویت اسلامی چه اتفاقی افتاده است.

پیوست الگوی پیشرفت اسلامی برای برنامه ششم حاوی تحلیل و ارائه راه

حل برای عدم توازن‌های فرهنگی موجود کشور

از اینجا وارد بحث پیوست پیشنهادی الگوی پیشرفت برای برنامه ششم می‌شویم. سؤال این است: اگر نظام برنامه‌ریزی کشور دچار این معضل اساسی هست - یعنی به بیماری توسعه‌گرایی و اقتصادمحوری دچار شده و انسان را به خوراک، پوشاک و مسکن محض تعریف کرده و ابعاد وجودی دیگر انسان را نمی‌بیند - ما چه پیشنهادی دهیم که هم عملیاتی باشد و هم به تدریج ما را از این بیماری توسعه‌گرایی عبور داده و نگاه الگوی پیشرفت اسلامی در کشور را تقویت کند؟

ما در نقد آسیب‌شناسی دولت محترم مبنی بر اینکه کشور دچار عدم توازن هست یک سؤال را مطرح کردیم. فهم این سؤال و پس از آن ارائه پاسخ سؤال منجر به این است که الگوی پیشرفت اسلامی به صورت اولیه در ذهن‌ها متولد شود. به هر حال دولت محترم و جریان توسعه‌گرا می‌گویند کشور دچار عدم توازن است و محور عدم توازن‌ها را هم عدم توازن‌های اقتصادی برمی‌شمرند. این آسیب‌شناسی دولت از کشور است. اگر ویژه‌نامه روزنامه شرق برای بررسی عدم توازن‌ها را ببینید؛ یکی از تیرهای اصلی‌اش این است: چرا خانم‌های خانه‌دار ما در فعالیت‌های اقتصادی شرکت نمی‌کنند؟ از منظر آنها این عدم توازن است؛ یعنی اقتصاد اصل است و ما باید از ظرفیت خانم‌دارها برای بهبود اقتصاد استفاده کنیم. در این تحلیل فرض گرفته شده که خانم‌های خانه‌دار ما هیچ کاری انجام نمی‌دهند. وقتی این تحلیل را بازخوانی کنید متوجه خواهید شد که سخن اصلی این است: خانم‌های خانه‌دار ما یا بیکارند یا دارند کارهای فرعی انجام می‌دهند و چون مسأله اقتصاد هم اصل است؛ ما باید کاری کنیم که آنها ارزش افزوده ایجاد کنند. پس جریان توسعه‌گرا و دولت محترم عدم توازن‌های اقتصادی را اصل قرار می‌دهند.

حال سؤال ما این است: آیا این جریان عدم توازن‌های فرهنگی را هم جزء عدم توازن‌ها می‌داند یا خیر؟ عدم توازن‌های فرهنگی چیست؟ با سه مقدمه معنای این اصطلاح عدم توازن‌های فرهنگی واضح می‌شود. مقدمه اول این است: که بنیاد جامعه از نگاه الگوی پیشرفت اسلامی فرهنگ است و فرهنگ محوری است که سایر بخش‌های جامعه را باید با این محور هماهنگ کنیم. یعنی مثلاً اگر اقدامی در بخش اقتصاد آثار سوء فرهنگی دارد آن اقدام اقتصادی باید اصلاح شود. چرا؟ چون فرهنگ برای ما اصل است. حاضر نیستیم اقدامی اقتصادی اتفاق بیافتد هر چند به ارتقای ارزش افزوده هم منجر شود اما مثلاً محیط زیست را دچار مشکل کند. بنابراین فرهنگ محور است و هر اقدامی که خلاف فرهنگ ما باشد باید اصلاح گردد. این مقدمه اول .

مقدمه دوم این است: در نگاه الگوی پیشرفت اسلامی فرهنگ زیرساخت دارد؛ یعنی مجموعه‌ای از موضوعات وجود دارد که اگر به آن موضوعات ضربه وارد شود نتیجه آن ضربه خوردن به فرهنگ است. به اصطلاح رایج فرهنگ دارای زیرساخت است. مثلاً دوران شکل‌گیری شخصیت - به اصطلاح دوران تربیت - یکی از زیرساخت‌های فرهنگ است. اگر برنامه‌ریزی صحیح تربیتی در این دوران نباشد وقتی این نسل به سن استقلال برسد فرهنگ کشور به چالش کشیده می‌شود. مسأله نفی سبیل یکی دیگر از زیرساخت‌های فرهنگ است. اگر اجازه دادید و دشمن در کشور نفوذ پیدا کرد - هرچند که نامش را تعامل گذاشتید بر سر نام دعوا نمی‌کنیم و البته برخی‌ها ملتزم‌اند که کلمه دشمن را هم بکار نبرند - به دلیل اینکه فرهنگ دشمن با فرهنگ ما متفاوت است نفوذ دشمن با انتقال فرهنگ غلط برابر خواهد شد.

اینکه امام راحل عظیم‌الشان - به تبع قرآن - و عاقل‌ترین و با تدبیرترین انسان‌های روی کره زمین یعنی ۱۴ معصوم علیهم السلام به این اندازه به ستیز با استکبار می‌پردازند و نفی سبیل را جدی می‌گیرند به دلیل آن است که می‌خواهند فرهنگ جامعه را حفظ کنند. اگر رابطه با دشمن عادی شد و محصولات فرهنگی دشمن و بالاتر از آن ساختارهای فرهنگی‌شان و بالاتر از ساختارها، مفاهیم آنها ترجمه شود - خلاصه اینکه نفوذ اتفاق بیافتد - تخریب فرهنگ حتمی خواهد بود.

اجازه دهید مثالی بزنم: ۹۹ درصد کشور همسایه ما یعنی آذربایجان شیعه دوازده امامی‌اند یعنی مثل ما هستند ولی به دلیل اینکه نفی سبیل در آن کشور جدی گرفته نشده - یعنی تسلط کشورهای سلطه‌گر بر آنها هست - فرهنگ و فهم دینی آن جامعه با جامعه ایران تفاوت فاحشی دارد. چون اگر فرصتی هم برای تبیین معارف دینی و اسلامی در آن جامعه هست آن فرصت به رفع شبهاتی - که از ناحیه جدی‌نگرفتن نفی سبیل در آن جامعه ایجاد شده - اختصاص پیدا می‌کند. اگر دشمن نفوذ پیدا کرد سطح فرهنگ تنزل پیدا خواهد کرد و کم‌عمق می‌شود، فرهنگ حالت تدافعی به خودش می‌گیرد. به نظر شما این درست است که ما نفوذ فرهنگی دشمن را ایجاد کنیم بعد برای مقابله با آن صف‌آرایی کنیم؟ اگر گفتیم فرهنگ اصل است پس دیدگاه ما درست درمی‌آید. ما در مقام تبیین همین نگاه دوم هستیم؛ نگاه دوم می‌گوید: هر آن چیز که ناموزون و ناهماهنگ با فرهنگ است باید اصلاح شود. در مقابلش جریان توسعه‌گرا می‌گوید: اقتصاد اصل است و هر مقوله‌ای که با حوزه اقتصاد ناهماهنگ است باید رفع شود. در مقدمه دوم هم گفتیم فرهنگ دارای زیرساخت است. نباید اجازه داد زیرساخت‌های فرهنگ به چالش کشیده شود. اگر زیرساخت‌های حوزه فرهنگ به چالش کشیده شد معنایش به چالش کشیده شدن فرهنگ است. دو زیرساخت هم گفته شد؛ نادیده گرفتن نفی سبیل و ضربه خوردن دوران شکل‌گیری شخصیت به ایجاد چالش در حوزه فرهنگ منجر می‌شود.

اما در مورد اثرات توجه به زیرساخت‌های فرهنگ هم اشاره‌ای کنم و بعد به سراغ مقدمه سوم بروم. مثالی بزنم تا روشن شود که وعده رفاه جریان توسعه‌گرا هیچگاه محقق نمی‌شود با اینکه ممکن است درآمد بخشی از افراد جامعه نیز زیاد شود. در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی یک بسته بحثی به نام شاخصه‌های هویت اسلامی داریم. شاخصه‌های هویت اسلامی را در مقابل شاخصه‌های WDI تنظیم کرده‌ایم. ما با این شاخصه‌ها ارزیابی می‌کنیم که یک جامعه پیشرفته یا پس‌رفته است.

همانگونه که جریان توسعه‌گرا WDI به معنای World Development Indicator را اصل قرار می‌دهد و با آن پیشرفته‌بودن جوامع را می‌سنجد؛ ما هم یک بسته شاخصه‌های جدید داریم. یکی از شاخصه‌هایی که ما در این بسته بحث کرده‌ایم و فهمش کمک می‌کند تا ما ضدرفاه‌بودن کشورهای توسعه‌یافته را -علیرغم شعارهایی که می‌دهند- اثبات کنیم شاخصی است به اسم "عمق محیط دریافت رفیق افراد". "عمق محیط" یک کلمه آن است "دریافت رفیق" قسمت دیگر اصطلاح می‌باشد بخش سوم هم "فرد" است. این شاخص چه می‌گوید؟ می‌گوید جایگاه رفیق و محبت برای رفاه انسان -یعنی همانی که جریان توسعه‌گرا شعارش را می‌داد- یا هم‌عرض آب و غذاست -چطور غذا یا مسکن خوب را جزء شاخصه‌های رفاه محسوب می‌شود- یا بالاتر از این‌هاست. در سه دوره از زندگی انسان رفیق زیرساخت رفاه است؛ دوره اولی که رفیق و محبت رفاه ایجاد می‌کند دوران کودکی و شکل‌گیری شخصیت است. نمی‌توان تصور کرد کودکی آسایش و رفاه در حد بالایی دارد ولی محبت پدر و مادر و محیطش کم‌عمق است. رفاه فرد در کودکی با مسأله رفیق و محبت ارتباط مستقیم دارد حتی تجربیات میدانی نشان می‌دهد در بسیاری از موارد پررنگ‌بودن عواطف محیط خلأ مسائل اقتصادی را برطرف می‌کند. پس این دوره اولی است که تأثیر می‌گذارد. دوره دوم حیات انسان که رفیق در آن تأثیر می‌گذارد دوره سن استقلال انسان است. این تعبیری فنی نیست اما مثال را جا می‌اندازد: برای مرد و زنی که به سن استقلال رسیده‌اند محبت حکم زره را در مقابل مشکلات اجتماعی دارد. فرد دیگر در دوران کودکی نیست و محیط دریافت رفیقش هم دیگر پدر و مادرش نیست بلکه همسرش می‌باشد ولی این مسأله رفیق موضوعیت دارد. انسان وقتی به سن استقلال می‌رسد هیچ چیزی به اندازه یک همسر خوب او را سر پا نگه نمی‌دارد. پس این هم دومین دورانی که رفیق رفاه را تضمین می‌کند. دوره سوم هم دوره پیری است. وقتی مصیبت‌خانه سالمندان در جامعه خودمان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم رفیق و محبت به عنوان اصل و اساس زندگی در دوران پیری شناخته می‌شود. این نکته مهمی است که باید به آن توجه شود. اما سخن دوم: رفیق از محیط‌های خاصی به انسان می‌رسد؛ همانطور که اشاره کردم در دوران شکل‌گیری شخصیت محیط اصلی دریافت رفیق پدر و مادر انسان هست در دوران استقلال همسر انسان می‌باشد. رفیق انسان -که خودش از کلمه رفیق مشتق شده- از محیط‌های اصلی دریافت رفیق در انسان است. همسایه و محیط زندگی انسان جزء محیط‌های دریافت رفیق به شمار می‌رود. لذا در روایت داریم «وقتی خواستی خانه‌ای بخری اول همسایه‌ات را ببین و بعد خانه‌ات را انتخاب کن» چون تو آسایش می‌خواهی و خانه محل آسایش است. ما تا ۱۰ لایه محیط‌های دریافت رفیق را بحث کرده‌ایم. پس دریافت رفیق از محیط‌های اتفاق می‌افتد. این هم حرف دوم. سخن سوم مسأله را بسیار روشن می‌کند؛ اگر عمق محیط دریافت رفیق کم شد چه اتفاقی می‌افتد؟ اقتصاد به خطر می‌افتد فرهنگ به چالش کشیده می‌شود آرامش از بین می‌رود دستگاه پزشکی مجبور می‌شود برای ۹۶ درصد مردم قرص اعصاب تجویز کند. گفته شد رفاه اصل است ما هم در الگوی پیشرفت این حرف را نشکستیم بلکه جایگاه رفیق در رفاه را بحث کردیم جایگاه محیط دریافت رفیق -که یکی از کارکردهای خانواده همین رفیق است- را بحث کردیم. حالا یک شاخص متولد شده است به نام عمق محیط دریافت رفیق افراد. بنده سؤالی می‌کنم: اگر به اسم برنامه‌ریزی منجر به رفاه سن ازدواج را بالا بردید دارید چکار می‌کنید؟ دارید عمق محیط دریافت رفیق را کم می‌کنید و این رفاه ایجاد کردن نیست. همان موقعی که دارید به فرد وعده رفاه می‌دهید دارید شخصیتش را نامتعادل می‌کنید. با این بحث‌ها حداقل به صورت ذهنی غلط بودن

مشروط کردن ازدواج به تحصیل و اشتغال و غیره واضح می‌شود. بر اساس این شاخص محوری کردن اقتصاد به قصد ایجاد رفاه باطل می‌شود. البته یکی از بسته‌های موجود در بسته شاخصه‌های هویت اسلامی که در قم بحث کرده‌ایم؛ شاخصه‌های مربوط به رفق است. بسته شاخصه‌های رشد و بسته شاخصه‌های توازن هم داریم؛ که جریان توسعه‌گرا همه این شاخص‌ها را با چالش روبرو کرده است؛ در حالی که هر ۳ بسته در رفاه انسان اصل هستند .

به طور اجمال به بسته‌های رشد و توازن اشاره می‌کنم: چون انسان دائم‌الارتباط است؛ ارتباط با همسر و فرزندان، پدر و مادرش، دوستان و همکارانش و غیره نشان می‌دهد که کلاً انسان دائم‌الارتباط است.

چون موجود اجتماعی محسوب می‌شود.

بله. این انسان دائم‌الارتباط تابع رشدیافتگی‌اش با دیگران ارتباط برقرار می‌کند؛ لذا می‌تواند ارتباط‌ها را به اصطکاک و تضاد تبدیل کند که ضد رفاه خواهد شد. به همین خاطر اگر انسان مؤمن - یعنی رشدیافته‌ی به معنای رشید قرآنی و نه رشد مصطلح در روانشناسی یا اقتصاد - نشد و رشد پیدا نکرد خودش را اذیت کرده است. مثلاً دارد گفتگو می‌کند با غیبتش به حریم دیگران حمله می‌کند طرف مقابل هم - که رشدنیافته است - به حریم او حمله می‌کند؛ یعنی محیط اجتماعی به دلیل عدم رشدیافتگی به محیط تضاد تبدیل می‌شود. وقتی هم که جریان توسعه‌گرا نمی‌تواند رشد ایجاد کند یکی از تئوریسین‌هایش می‌گوید: «انسان گرگ انسان است» آن را تئوریزه هم می‌کند. برای چنین مواقعی قرآن می‌فرماید: ظلمات فوق ظلمات. وقتی نمی‌توانند بشر را به سمت رفاه ببرند یک گناه محسوب می‌شود، گناه دیگر آنکه آن را تئوریزه می‌کنند و می‌گویند: «انسان گرگ انسان است» در حالی که ما در نقشه راه در بسته شاخصه‌های رشد بحث کرده‌ایم که اگر رفاه می‌خواهید متغیر اصلی - البته بعد از رفق - مسأله رشدیافتگی است. رشد را هم در همان بسته شاخصه‌ها به طور تفصیلی بحث کرده‌ایم.

در مجموع در نقشه راه چند شاخصه وجود دارد؟

در نسخه اول بسته شاخصه‌های هویت اسلامی که تنظیم کرده‌ایم ۳۰ تا شاخصه را برشمردیم. باید توجه داشت که این ۳۰ شاخصه را برای حوزه اجتماعی بحث کرده‌ایم. ما به این توجه داریم که پرهیز از غیبت کارکرد آخرتی دارد - در این که بحثی نیست - اما حساسیت ما در الگوی پیشرفت اسلامی بحث از کارکردهای اجتماعی این مسائل است .

سومین مقدمه این است: ما باید هسته‌های توازن فرهنگی را در کشور تشکیل دهیم. هسته‌های توازن فرهنگی چکار می‌کنند؟ امور ناموزون با زیرساخت‌های فرهنگ را در گام اول شناسایی می‌کنند در گام دوم هم برای حلش راه حل می‌دهند. بنابراین سؤال ما از دولت "مبنی بر اینکه آیا شما عدم توازن‌های فرهنگی را به رسمیت می‌شناسید یا نه؟" تبیین شد. مقدمه اول این بود که فرهنگ محور است و نه اقتصاد - به دلیل اینکه اثبات شد فرهنگ حتی در رفاه هم اصل است - مقدمه دوم هم اینکه فرهنگ دارای زیرساخت است. در مقدمه سوم هم می‌گوئیم وقتی زیرساخت‌های فرهنگ را احصاء کردیم باید بگوئیم چه اموری با آن ناهماهنگ است و بعد این امور ناموزون و عدم توازن را برطرف کنیم. پس این اساس پیشنهاد ما برای برنامه ششم است؛ شناسایی،

تبیین و رفع عدم توازن‌های فرهنگی. چطور دولت محترم رفع عدم توازن‌های اقتصادی را هدف برنامه ششم قرار می‌دهد؟ ما از دولت خواهش می‌کنیم: عدم توازن‌های فرهنگی را به سبب عدم توازن‌ها اضافه کنید .

برای اینکه این پیشنهاد روشن‌تر شود بحث را به جلوتر ببریم: مبتنی بر این سخنی که گفته شد باید زیرساخت‌های اساسی فرهنگ را که هم‌اکنون در حال تخریب هست شناسایی کنیم. به هر حال زیرساخت‌های فرهنگی زیادند. کدامیک الان برای ما مهم‌تر است؟ آن را در برنامه‌ریزی در اولویت قرار می‌دهیم. ما در «شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی» چهار زیرساخت اولویت‌دار برای فرهنگ را در برنامه ششم پیشنهاد داده‌ایم. زیرساخت دوران شکل‌گیری شخصیت و تربیت، زیرساخت پیشگیری از جرم، ترجمه‌زدایی از علم به عنوان زیرساخت فرهنگ و مقاوم‌سازی اقتصاد به عنوان زیرساخت فرهنگ در این پیشنهاد گنجانده شده است. داخل پراتز بگوییم که ما اقتصاد را به عنوان زیرساخت فرهنگ می‌دانیم؛ چون اگر اقتصاد خراب یا ناعادلانه شد - مثل اقتصاد سرمایه‌داری که فاصله طبقاتی در آن اصل است- یکی از عوارض فروپاشی نهاد خانواده می‌باشد. یعنی اقتصاد که خراب می‌شود خانواده ضربه می‌بیند. در مورد پیشگیری از جرم هم جمله‌ای بگوییم: هر کسی پرونده‌های جرائم و بافت جرم را بررسی کند آفت‌های فرهنگی یک کشور را متوجه خواهد شد. جرم -به اصطلاح- آینه فرهنگ است. اگر فرهنگی دچار مشکل شد باید جرم‌های انجام‌شده در آن را بررسی کنیم. پس پیشگیری از جرم زیرساخت فرهنگ است. چطور عرض کردم که اگر جرائم جریان توسعه‌گرا در طول این ۷۰ سال را بازخوانی کنید -به جای اینکه نقد نظری کنید- معایب توسعه بسیار واضح‌تر می‌شود، همانطور اگر بافت جرم در کشور را بررسی کنید مسائل و معضلات فرهنگی‌مان بسیار روشن‌تر خواهد شد. برای شروع کار در مورد هر کدام از این چهار زیرساخت راهکارهایی را به جهت رفع عدم توازن‌های موجود در آنها پیشنهاد داده‌ایم. یعنی به محوریت این زیرساخت‌های چهارگانه که عرض شد مجموعه‌ای از عدم توازن‌های فرهنگی را شمرده‌ایم و پیشنهاد داده‌ایم که دستگاه‌های نظام در طول برنامه ششم کشور برای رفع این عدم توازن‌ها پیشنهاد و برنامه و راه حل بیآورند و مسیر اصلاحی پیشنهاد کنند. البته واضح است که عدم توازن‌ها منحصر در این ۲۰ تایی که ما شمرده‌ایم نشده و اگر ملاک هضم شود صدها عدم توازن فرهنگی -توسط هسته‌های توازن فرهنگی در آن ۴ وزارتخانه‌ای که ما پیشنهاد تشکیل آن را داده‌ایم- قابل شناسایی خواهد بود .

بخشی از این عدم توازن‌ها را اجمالاً ذکر می‌کنیم: یکی از این عدم توازن‌های فرهنگی -که به نظر اولویت‌دارترین عدم توازن فرهنگی حال حاضر کشور بوده و در رأس تمامی عدم توازن‌های دیگر می‌باشد- یکسان‌بودن قوانین اشتغال بانوان و آقایان در کشور است. اینکه "انتظار می‌رود خانم‌ها مثل آقایان در بیرون از منزل مشغول کار شوند و تازه این به قانون تبدیل شده است" باعث تضعیف نهاد خانواده می‌شود. نتیجه تضعیف نهاد خانواده عدم شکل‌گیری صحیح شخصیت فرزندان آن خانه می‌شود عدم شکل‌گیری شخصیت هم تنها یکی از معایب افزایش جرم است. پیشنهاد ما برای برنامه ششم این است: دولت تا پایان سال دوم برنامه -یعنی دو سال فرصت مطالعاتی دارد- قوانین اشتغال بانوان را بازتعریف کند. پس توجه کنید ما نگفتیم که بانوان سر کار نروند بلکه می‌گوئیم قوانین اشتغال بانوان آسان‌تر از مردان باشد. حتی اگر برای اجرای این قوانین یارانه هم دادیم در واقع برای آینده‌مان سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. توجه کنید که اگر شخصیتی نامتعادل شکل گرفت؛ جرم انجام می‌دهد. ممکن است محیط یا دیگر عوامل آن را تسریع دهند اما به هر حال ریشه

نیستند. اگر می‌خواهیم از انجام جرم پیشگیری اسلامی شود باید به سمت سرمایه‌گذاری بر روی شکل‌گیری شخصیت برویم .

در شکل‌گیری صحیح خانواده اصل است و در خانواده هم بدون تردید مادر محوریت دارد. المرأه ریحانه یعنی آن گل خوشبویی که همه اعضای خانواده را با عطر محبت هماهنگ می‌کند مادر است. ممکن است اکنون سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی علیل باشد و این‌ها را نبیند اما این واقعیتی انکارناپذیر است که بسیاری از مشکلات اقتصادی را مادر ورزیده در خانواده‌های ما مدیریت می‌کند. به هر حال ما در نظریه پیشگیری بنیادین اسلامی از جرم ریشه‌پیشگیری از جرم را تقویت شخصیت می‌دانیم. حالا اگر این مسیری که بیان شد مسیری درست است؛ برابر دانستن قوانین اشتغال بانوان و آقایان امری ناموزون تلقی می‌شود. البته همه مسأله این نیست بلکه این فقط یک عدم توازن است .

یکی دیگر از عدم توازن‌های فرهنگی این است: آموزش‌های مرتبط با نهاد خانواده در دوران آموزش ما یا وجود ندارد یا حداقلی می‌باشد. یعنی اگر به صورت میانگین دوران آموزشی هر فرد را ۲۰ ساله در نظر بگیریم -از آموزش‌های ابتدائی تا آموزش‌های تکمیلی- فردی که آموزش‌های ما را می‌بیند الزاماً مهارت‌های مورد نیاز برای نهاد خانواده در او ایجاد نمی‌شود. این چه اثر سوئی دارد؟ یعنی درک او نسبت به نهاد خانواده یک درک حداقلی مانده است .

درک حداقلی در مورد نهاد خانواده در سه جا به رفاه و آسایش انسان‌ها ضربه می‌زند: اولین جا در انتخاب همسر است. هر اندازه هم به او مشاوره بدهید و مقاله بنویسید تا او بخواند این درک حداقلی را نمی‌توان در فرصت شش ماهه یا یکی دو ساله حداکثری کرد. ولی اگر "در دوران آموزش به او گفتید: مهم‌ترین کار انسان در دوران زندگی تشکیل خانواده است" هم برای زندگی دنیایی‌اش و هم برای رفاه اخروی‌اش موضوعیت و کاربرد دارد. پیامبر اسلام می‌فرماید: «اهمیت هیچ بنایی در اسلام به اندازه نهاد خانواده نیست» چون فائده آن هم در دنیا و هم در آخرت است. حالا می‌گوئیم وقتی درک حداقلی شد. همسر با معیارهای غلط انتخاب می‌گردد. دومین جایی که درک حداقلی نسبت به نهاد خانواده به رفاه انسان‌ها ضربه می‌زند در دوره‌ایست که زندگی تشکیل می‌شود؛ وقتی درک در مورد روابط بین نهاد خانواده حداقلی شد اصطکاک - به صورت پیشفرض- در زندگی‌ها میان زن و شوهر اصل می‌شود. شخصیت خانم‌ها چگونه است؟ شخصیت آقایان چگونه است؟ این‌ها دو شخصیت متفاوت دارند. آقا نسبت به شخصیت خانم درک ندارد و خانم هم نسبت به شخصیت آقا. الان یکی از معضلاتی داریم این است: خانم‌هایی که می‌خواهند همسرشان را اصلاح کنند در فرآیند اصلاحی که برای خود تعریف کرده‌اند شخصیت همسرشان را خرد می‌کنند. توجه ندارند که اگر غرور مرد تخریب شد مرد دیگر قادر نیست نهاد خانواده را اداره کند. برعکس آن وقتی است که چون آقایان به مبانی خانواده تسلط نداشته و شخصیت خانم‌ها را نمی‌شناسند -موجودی که محبت محور فطرت و شخصیت اوست و محبت محور حرکت می‌کند- و همچنین مهارت همسررداری هم ندارند مجبور می‌شوند به سراغ تحمیل‌های عجیب و غریب بروند برخی اوقات هم به کتک‌کاری می‌کشد. اخیراً خبرگزاری‌ها اعلام کردند که وزارت بهداشت فرانسه برای بانوان کتک‌خورده‌ی از دست همسرانشان تخت بیمارستانی مجزا در همه بیمارستان‌ها در نظر گرفته‌اند. چرا؟ چون در محیط خانه دیگر دوربین نیست -قابل توجه اینکه در اروپا اعمال انسان‌ها را با دوربین

کنترل می‌کنند- در اندرونی اتفاقات عجیبی می‌افتد؛ یعنی آنقدر مرگ و میر از این ناحیه زیاد بوده که حالا اورژانس ویژه تنظیم کرده‌اند. با اینکه این‌ها مردمان توسعه‌یافته‌ای هم هستند. سخن اینجاست که اگر مرد مهارت‌های زندگی را ندانست کارش به تحمیل می‌رسد. اگر مرد ندانست که اصل در وجود همسرش محبت است و زن هم اگر متقابلاً ندانست که اصل در وجود شوهرش اقتدار است هر دو همدیگر را به چالش می‌کشند. لذا تعبیر ما در نقشه راه این است: عدم تسلط به مبانی خانواده اصطکاک را پیشفرض خانواده می‌کند؛ یعنی همیشه اصطکاک است. آنوقت دعوت به صبر هم کنید؛ باز هم جواب نمی‌دهد. معمولاً هم این ازدواج‌ها در سه سال اول به طلاق می‌کشد. آمارها هم گویای این مطلب است.

سومین مورد از مواردی که عدم تسلط و درک حداقلی از مبانی خانواده به رفاه انسان ضربه می‌زند در مسأله تربیت فرزند است. یعنی نمی‌توانند با فرزند تعامل کنند. به تبع این معضل پدیده فرار دختران در کشور شروع شده است. این پدیده خیلی عجیبی است؛ یعنی پدر و مادر نمی‌توانند با دختران‌شان درست رفتار کنند. به دلیل اینکه از مکانیزم‌های تربیتی درک ندارند. و همچنین عوارض دیگری همچون دوستی‌های خیابانی و غیره که در اثر این درک حداقلی پدر و مادر از تربیت فرزند است مشاهده می‌کنید .

حال به سخن اصلی خود بازگردیم: اگر برای ارتقای آموزش‌های مربوط با نهاد خانواده سرمایه‌گذاری نکردیم نهاد خانواده‌ای که تشکیل می‌شود -به تعبیر رکیک جامعه‌شناسی- خانواده هسته‌ای است. یعنی خانواده‌ای فربه -از حیث روابط و عواطف- نیست. معنای تشکیل خانواده هسته‌ای به چالش کشیده‌شدن فرهنگ در نسل آینده است. پس به عنوان یک عدم توازن حتماً باید از این نگاه سایننتیکی در حوزه آموزشی عبور کنیم. خانواده ۱، خانواده ۲، خانواده ۳ باید جزء عناوین کتب درسی وارد شود. فرض بفرمائید در کتاب خانواده ۱ بحث احترام به پدر و مادر بایستی جا بیافتد و در خانواده ۲۰ هم روابط جنسی تفهیم گردد. یعنی هر چه در حوزه خانواده نیاز است؛ باید در سرفصل کتب درسی آموزش و پرورش بیاید.

عرض ما این است که با مشاوره و چاپ کتاب نمی‌توان معضلات اجتماعی در کشور را حل کرد بلکه باید با یک تحول بنیادین در نظام آموزشی کار را جلو ببریم. اگر این سرمایه‌گذاری انجام گرفت به همان اندازه سلول اولیه اجتماع -یعنی نهاد خانواده- فربه می‌گردد و می‌توانیم از میوه‌هایش استفاده کنیم. پس این هم دومین عدم توازن. [برای رفع این عدم توازن] باید سرمایه‌گذاری کنیم تا درک از نهاد خانواده در ذهن دختران و پسران کشورمان تفصیلی شود. از جمله لوازم تغییر در حوزه آموزشی این است که بافت دروس خواهران و برادران تغییر یابد. دروس مشترک دارند اما حتماً دروس متفاوت نیز باید داشته باشند.

سومین عدم توازن فرهنگی که در کشورمان داریم عدم ارائه سبد نیازهای خانوار در محلات ماست. اگر خانواده برای شما موضوعیت دارد -به دلایلی که عرض کردم- در خانواده، ارتباط اعضا اصل است. یعنی اگر می‌خواهید کار عاطفی کنید این کار عاطفی فرع ارتباط و وقت‌گذاشتن می‌باشد. کار تربیتی هم همینطور فرع بر ارتباط و وقت‌گذاشتن است. اگر پدر و مادر و فرزندان همدیگر را ندیدند و برای هم وقت نگذاشتند هم عاطفه ضربه می‌خورد هم تربیت و هم هر ویژگی دیگری که برای نهاد خانواده تعریف می‌شود. پس اگر خانواده اصل است ارتباط و وقت‌گذاشتن اعضای خانواده با یکدیگر نیز موضوعیت دارد. ما نمی‌توانیم خانواده‌ای را تصور

کنیم که اعضایش یکدیگر را نمی‌بینند یا کم می‌بینند. همین که شما می‌گوئید وقت برای دیدن هم ندارند من از این مطلب فروپاشی نهاد خانواده را استنباط می‌کنم .

در شرایط فعلی و طبق مطالعات ما در نقشه راه خانواده‌ها در روز برای تأمین ۴ نوع نیاز از هم دور می‌شوند. یعنی چه اتفاقی می‌افتد؟ به دلیل اینکه خانواده‌ها می‌خواهند نیازشان را برطرف کنند مجبورند ۴ مرتبه از هم جدا شوند. اولین بسته از نیازهایی که باعث شده خانواده‌ها را از هم جدا کند نیازهای شغلی است. بسیاری از ادارات تا ۴ بعد از ظهر کار می‌کنند رفت و آمد به محل کار را هم اگر حساب کنید تقریباً همه روز اجزاء ساعات بیرون رفتن اعضای خانواده و از هم دور شدن آنان می‌شود. این بسته اول نیازهای خانواده. بسته دومی که خانواده‌ها را از هم دور می‌کند نیازهای تحصیلی و آموزشی است. خانواده دوباره به بهانه تحصیل از هم جدا می‌گردند. مثلاً می‌بینید دختری برای درس خواندن به شهرستان می‌رود یعنی به بهانه تحصیل از چتر حمایتی پدر و مادر خودش محروم می‌شود. تحصیل لازم است اما ما تحصیل را به شکلی تأمین کرده‌ایم که به ارتباط بین نهاد خانواده ضربه خورده است. بسته سوم نیازهای خانواده نیازهای تفریحی است. الان در مقام بیان تفریحاتی هستیم که خانواده‌ای با هم به کوه یا پارکی می‌روند و گرنه بسیاری از تفریحات هست که خود خانواده را از هم جدا می‌کند مثلاً دختران برای تفریح به جایی می‌روند، پسران به منطقه‌ای دیگر. این‌ها را بحث نمی‌کنم. منظور همین تفریحاتی است که افراد با خانواده خود در پارک می‌نشینند. همین نوع تفریحات باعث تحت‌الشعاع قرار گرفتن روابط درون خانواده می‌گردد. وقتی تفریح را بیرون از خانه تعریف کردید باعث می‌شود روابط اعضای خانواده با چالش روبرو شود. اینکه می‌فرماید: «از سعادت مرد آن است که خانه‌ای وسیع داشته باشد» و آپارتمانی نباشد برای آن است که می‌خواهد آسایش در خانواده باشد تا اعضاء از تنگی آن به بیرون از خانه فرار نکنند. شما با پدیده فرار افراد از تهران به شهرهای شمالی کشور در ایام تعطیلات هرچند یک روزه روبرو هستید. در این بحث دارم این پدیده را آسیب‌شناسی می‌کنم. در هر مناسبتی که داریم میلیون‌ها انسان از تهران به بیرون از این شهر فرار می‌کنند. یعنی نیازهای تفریحی مدیریت نمی‌شود. این سخن قابل فهم‌تری -نسبت به آن هدفی که دارم می‌گویم- است. عوارض سیاسی و زیست‌محیطی هم دارد که بعداً آنها را به بحث خواهیم گذاشت. بسته چهارم نیازهای فرد همین نیازهای روزمره است. مثلاً می‌خواهند نانی بخزند یا برای دیگر کارها هر چهارتای این‌ها اعضای خانواده را از هم دور می‌کند. یکی از نمونه‌های توجه به نیازهای روزمره راه‌انداختن هایپر مارکت‌هاست. مطالعه‌ای در مورد هایپر مارکت شهر ری داشته‌ایم آن را ذکر می‌کنم: پیش‌بینی این است که روزانه ۵۰۰ هزار نفر را خدمات می‌دهند. ۵۰۰ هزار نفر یعنی ۴ یا ۵ محله‌ای که در آن منطقه ساکن هستند. استدلال راه‌انداختن و سپس مراجعه به این هایپر مارکت‌ها این است که کالا ارزان‌تر و در دسترس‌تر بوده و تنوع بیشتری پیش روی مشتری قرار می‌دهد. وقتی مدل عرضه نیازهای روزمره به این صورت می‌شود یعنی گاهی اوقات دو ساعت راه می‌پیمائید تا برای چند هزار تومان سود بیشتر به اینجا برسید. ولی در واقع افراد از محله و خانواده بیرون کشیده شده و به اینجا می‌آیند. فعلاً به پدیده‌های اجتماعی و امنیتی آن کاری نداریم و فقط تأثیرات آن بر روی نهاد خانواده را بررسی می‌کنیم. این یک عدم توازن است که برای چند قلم کالای بیشتر یا چند هزار تومان سود بیشتر افراد خانواده را به دفعات از این نهاد بیرون می‌آورید. این معضل چگونه ایجاد شده است؟ به تعریف غلط از مدیریت شهری بازگشت می‌کند. مدیریت شهری از نگاه اسلام محله‌محور است؛ چون محله یعنی محل تأمین سبب نیازهای خانوار. پس مدیریت شهری

کنونی اکنون ضد نهاد خانواده عمل می‌کند. به عبارت دیگر عبور از محله‌محوری باعث به چالش کشیده شدن نهاد خانواده می‌شود. به اصطلاح ما در نقشه راه محله چتر حمایتی نهاد خانواده است. باید توجه داشت محله‌ای که ما تعریف می‌کنیم غیر از محله‌ایست که توسعه‌گرایان بحث می‌کنند. محله یعنی محل تأمین سبد نیازهای خانوار. بسیار تفاوت دارد. برنامه Tod هم محله تعریف می‌کند اما محلات اقتصادی ترسیم کرده است. اگر در مدیریت شهری سعی بر این بود که تحصیل، اشتغال، تفریح و رفع نیازهای روزمره را در محله برده شود هم سفرهای درون شهری کاهش پیدا می‌کند به تبع آن آلودگی هوا پایین می‌آید؛ البته به بیان دغدغه‌های امروز دارم می‌گویم و مراد ما این نیست که سفر درون شهری کاهش پیدا کند تا سوخت کمتر مصرف شود بلکه می‌گوئیم اگر کاری کردید تا اعضای خانواده بیشتر در کنار یکدیگر باشند بالتبع از جهت اقتصادی وضعیت بهتری برای کشور رقم خواهد خورد. پس اینکه مدیریت شهری محله‌محور نیست این یک عدم توازن به حساب می‌آید. این سخن تا چه اندازه قابلیت اجرا دارد؟ اصل مقوله محله‌محوری همین الان ذکرش در شهر تهران وجود دارد. یعنی شهرداری‌های تهران و مشهد به سمت رویکرد محله‌محوری رفته‌اند. پس اصلش را پذیرفته‌اند.

اکنون باید در برنامه ششم زیرساخت تأمین سبد نیازهای خانوار در محلات را پیشنهاد دهیم. چه زیرساخت‌هایی احتیاج داریم؟ اگر مدارس را در محلات نگه داریم به چه اندازه به لحاظ فیزیکی مدرسه می‌خواهیم؟ چه میزان معلم می‌خواهیم؟ اگر کم داریم بایستی از تربیت معلم درخواست شود که مدرسین بیشتری را تربیت کند. پدیده تاکسی سرویس مدارس که آموزش و پرورش مدیریتش را پذیرفته و یک معاونت هم برای آن تشکیل شده نشان‌دهنده چیست؟ پیداست مدرسه از محله خارج گردیده است.

یا اینکه محله را خیلی وسیع گرفته‌اند.

یا به تعبیر شما آنقدر محله را وسیع گرفته‌اند که به اندازه یک شهر است.

البته به مانور رقابتی مدارس هم برمی‌گردد. برخی از مدارس با توجه به مانور رقابتی که با هم دارند باعث شده تا مثلاً در ذهن خانواده‌ها مشهورتر از بقیه شده و خانواده دغدغه دارد تا فرزندش به آن مدرسه خاص برود. صرف این ذهنیت باعث می‌گردد تا نوجوان به آن مدرسه برود. در آموزش عالی که اینطور نیست.

در آموزش عالی هم اکثر دانشگاه‌های ما در تهران متمرکز شده‌اند

همین است. یعنی می‌شود مدیریت کاری کند تا چند دانشگاه سطح بالا را در استانی که برای دانشجوی بومی میسر است تا حداقل دانشجوی شب را در کنار خانواده بگذرانند. اتفاقاً بنا بر این نیست که خانواده را تضعیف نکنند. بلکه بنا بر این است که اقتصاد دانشگاه را اصل قرار دهند. این مسأله در آموزش عالی و دانشگاه‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهد و در مدارس کمتر. بخش نامناسب این مسأله آن است که توسط خانواده‌ها به پذیرش رسیده است؛ یعنی این را مقوله بدی نمی‌دانند که فرزندشان وارد محیطی شود که چتر حمایتی خانواده بر سر او نیست. همین الان در کشور بحث‌هایی "پیرامون مهاجرت از روستاها به شهرها" انجام می‌گیرد که مثلاً می‌گویند: باید نیازهای تحصیلی را به روستاها ببریم تا مهاجرت کاهش پیدا کند. اما

به عقیده ما این بحث‌ها باید در واحد محلات هم اجرایی گردد. باید محاسباتش در زمان برنامه ششم انجام شود: چه مقدار از آن الان می‌تواند اجرا گردد؟ چه اندازه نیاز به زیرساخت‌گذاری برای برنامه‌های دوره‌های بعد دارد؟ این هم سومین عدم توازن‌های مرتبط با فرهنگ.

یکی از عدم توازن‌های دیگری عدم توازن چهارم که برای برنامه ششم بحث کرده‌ایم مسأله ترجمه‌گرایی در علم است. اینکه رویکرد ترجمه‌ای در تدوین پایان‌نامه‌ها وجود دارد این چه ناموزونی و ناهماهنگی‌ای را ایجاد می‌کند؟ اولین سؤال همین است. باید توجه داشت که بر فرآیند تولید علم نگاه جامعه‌شناسی حاکم است؛ یعنی نیازهای جامعه به علم جهت می‌دهند؛ اینطور نیست که فرض کنید نیوتن زیر درختی نشسته سیب از بالا می‌افتد و بعد نیوتن قانون جاذبه را کشف می‌کند. این یک تحلیل غلط در مورد کشف قانون جاذبه است. تحلیل درست چیست؟ این است که نیوتن یک شخصیت علمی بعد از رنسانس است؛ پس از رنسانس "گزاره‌های پذیرفته‌شده علمی در دوره‌های قبل" دارد یکی یکی به چالش کشیده می‌شود و این فضا بر نیوتن تأثیرگذار می‌باشد. نیوتن با این پیشفرض‌ها قابل بحث است. امکان دارد حادثه معروف در روزی از زندگی او اتفاق هم افتاده باشد ولی آن فضای اجتماعی ضربدر این اتفاق منجر به کشف آن قانون گردیده است. اگر این نگاه را در همه معادلات علمی اصل بدانیم معنایش آن است که کتاب‌ها و مقالات و محصولات ترجمه‌ای که وارد کشور ما می‌شوند ناظر به یک مسائلی تدوین شده‌اند که الزاماً آن مسائل در جامعه ما موضوعیت ندارند یا حداقل برخی از آنها موضوعیت ندارند. بنابراین اگر ما به نگاه ترجمه‌ای اکتفا کردیم فقط در مسائل مشترک می‌توانیم از محصولات علمی جوامع دیگر استفاده کنیم. ولی در محصولات خاص جامعه خودمان چه؟ نمی‌توانیم از محصولات آنها استفاده کنیم؛ چون محصولات علمی آنها اساساً راجع به مسائل ما شکل نگرفته است. پس اولین عدم توازنی که از نگاه ترجمه‌گرایی در علم در جامعه ما ایجاد شده پاسخگونی‌بودن پایان‌نامه‌ها و مقالات علمی جامعه دانشگاهی نسبت به مسائل خاص جامعه ایران است. از یک طرف می‌گوئید کشور باید علمی اداره شود و از طرفی دیگر چون علم‌تان دچار آفت ترجمه‌گرایی شده است ما راه حلی برای بسیاری از مسائل مملکت خودمان نداریم. این یک عدم توازن است.

حال این عدم توازن را چگونه باید برطرف کرد؟ ما در پیوست‌مان برای برنامه ششم پیشنهاد داده‌ایم که سؤالات مربوط به جامعه ایران -جامعه ایران اکنون در مرحله دولت‌سازی اسلامی قرار دارد- در قالب جزوات طرح سؤال تدوین شوند و از اساتید و دانشجویانی که می‌خواهند پایان‌نامه را با همکاری هم بنویسند تقاضا گردد نسبت به این سؤالات راه حل علمی پیدا کنند. یعنی در عوض اینکه با نهادهای علمی‌مان به صورت نظری مشکلات ترجمه‌گرایی را بحث کنیم بیائیم به صورت کاربردی سؤال‌های خاص مرحله دولت اسلامی -مرحله فعلی کشور و نظام و ملت- را به شکل تفصیلی با برخی از دانشگاهیان‌مان مطرح کرده و از آنان تقاضا کنیم تا به این سؤالات ما پاسخ علمی دهند. آن وقت پایان‌نامه‌هایی که تدوین می‌شود -به احتمال زیاد- می‌تواند نقطه آغازی برای عبور از مشکل ترجمه‌گرایی در ایران گردد. پس دو راه حل در بین نخبگان برای برون‌رفت از وضعیت کنونی هست: یکی اینکه به صورت نظری مشکلات ترجمه‌گرایی را به بحث بگذاریم و دوم اینکه سؤالات پاسخ داده نشده جامعه خودمان را احصاء کرده و این سؤالات را با دانشجویان تفاهم کنیم. در ضمن حمایت کنیم تا روی این‌ها کار علمی شود. چنین محصولاتی که تولید می‌گردد حداقل با پیشفرض آن است

که با نیارهای جامعه ما شکل گرفته است. اگر از محصولات ترجمه‌ای راه حلی برای این سؤالات پیدا شد ما مخالفتی نداریم ولی اگر در ساختار علمی مطرح شده در این محصولات پاسخی برای این سؤالات نبود معنایش آن است که جامعه متوجه می‌شود این محصولات دارای ضعف‌های بنیادین هستند. ما از طریق این روش می‌توانیم از مسأله ترجمه‌گرایی عبور کنیم. پس یکی از مشکلاتی که در کشورمان داریم عدم توازنی هست که در نسبت میان حل مسائل کشور با نگاه علمی و تنظیم پایان‌نامه‌ها با نگاه ترجمه‌گرایی وجود دارد. مدیر از یک طرف می‌خواهد با نگاه علمی معضلات را حل کند و از طرفی دیگر راه حل علمی ندارد چون پایان‌نامه‌ها بر اساس مسائل ما تنظیم نشده است. این هم یک عدم توازن دیگر است که باید رفع شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی یک بسته
بحثی به نام شاخصه‌های هویت اسلامی داریم. شاخصه‌های
هویت اسلامی را در مقابل شاخصه‌های WDI تنظیم
کرده‌ایم. ما با این شاخصه‌ها ارزیابی می‌کنیم که یک جامعه
پیشرفته یا پسرفته است .